

نظریهٔ سیاسی فارابی

ماجد فخری

ترجمه: محسن حدادی

اصول روابط سیاسی

جایگاه والای فارابی در تاریخ فلسفه اسلامی از سه بُعد قابل بررسی است: فارابی به منزله استاد علم منطق، به منزله عالم مابعد الطبیعه و فیلسوف سیاسی. در سومین جنبه شخصیت علمی وی، به سختی می‌توان برای او همانندی یافت. حتی فیلسوفانی همچون ابن‌باجه و ابن‌رشد که در باب نظریه سیاسی مطالبی نگاشته‌اند کاملاً مرهون آثار او هستند. فارابی پس از بنا نهادن چارچوب متافیزیکی و کیهانشناسانه مکتب نوافلاطونی خود، در رساله‌های المدینه الفاضله و السیاسة المدنیة به بحث درباره اصول تعامل سیاسی می‌پردازد. وی در هر دو رساله، بحث را با این مقدمه آغاز می‌کند که انسان‌ها بیرون از چارچوب نهاد سیاسی نمی‌توانند به کمال مطلوب خود برسند. زیرا در برآوردن نیازهای اساسی و حتی بقای خود دائماً به همکاری هموعان خود نیازمندند. بر این اساس سه نوع جماعت، ضرورت پیدا می‌کند: جماعت بزرگ که آن را با جهان یکی دانسته اصطلاحاً «معموره»^۱ نامیده است؛ جماعت متوسط که آن را «امت» و جماعت کوچک که وی آن را «مدینه»^۲ خوانده است. در برابر این سه نوع نظام سیاسی کامل، سه نوع نظام سیاسی ناقص بزرگ، متوسط و کوچک وجود دارد.^۳

نهاد سیاسی را می‌توان در جهت دستیابی به سعادت واقعی یا برعکس، اهدافی مانند لذت یا جمع‌آوری ثروت تنظیم کرد. بنابر این در مقابل مدینه فاضله و نهادهای فاضله مربوط به آن مدینه غیر فاضله و جوامع غیر فاضله مربوطه که در آن بدبختی، جهالت و فسق رواج دارد، قرار می‌گیرد.^۴

فارابی بر این اساس، شهر آرمانی را با بدنی سالم مقایسه می‌کند که اعضای آن در تأمین سلامت و بقای آن با یکدیگر همکاری می‌کنند. بخش‌های مختلف این شهر از نظر جایگاه و عملکرد، همانند اعضای بدن با هم متفاوتند. یعنی همان گونه که در بدن، یک عضو برتر (قلب) هست، که دیگر اعضا به آن خدمت می‌کنند، در آرمانشهر نیز یک انسان برتر (رئیس) وجود دارد که دیگر اعضا در خدمت او هستند و دستورات او را اجرا می‌کنند. این اعضای فرعی هم به نوبه خود مستخدمانی دارند تا اینکه به پایین‌ترین قسمت‌ها که هیچ کس به آنها خدمت نمی‌کند می‌رسیم. فارابی توضیح می‌دهد که تفاوت اساسی بین اعضای بدن و بخش‌های یک شهر این است که اعمال بدن به صورت طبیعی (و غیر ارادی) است اما فعالیت‌ها در آرمانشهر ارادی است.

اشاره

مقاله حاضر ترجمه یکی از فصول کتاب *Al-Farabi, Founder of Islamic Neoplatenism, His Life, Works and Influence* نوشته ماجد فخری است که به پیشگاه شما تقدیم می‌شود.

کتاب ماه فلسفه

عضو برتر و حاکم جامعه (رئیس)

فارابی در ادامه به توصیف ویژگی‌های رئیس مدینه فاضله می‌پردازد که آن را با قلب - عضو اصلی بدن - به منزلت مدیر کل امور شهر یا رهبر آن متناظر می‌داند. این حاکم را می‌توان با سبب اول مقایسه کرد که مافوق همه موجودات غیر مادی است و در زیر آن اجسام سماوی و به دنبال آنها موجودات مادی قرار می‌گیرند. همه موجودات زیردست، از موجود بالاتر پیروی می‌کنند تا به بالاترین آنها که همان سبب اول است می‌رسد.

آمادگی ذاتی برای حکمرانی و نیز دارابودن ویژگی‌ها و صفات لازم برای این منظور، دو شرط ضروری برای حاکم است. حاکم مدینه فاضله مانند سبب اول کسی است که - هم به منزله فاعل و هم موضوع اندیشه (عقل، معقول) - دارای کمال عقلانی است. به علاوه، قوه تصور در او در اوج قرار دارد و به وسیله آن قادر است درباره ماهیت، شباهت‌ها و ابعاد قابل ادراک امور جزئی، از عقل فعال کسب معرفت کند.

در این صورت، حاکم قادر است به جایگاهی که «عقل مستفاد» خوانده می‌شود دست یابد که بالاترین مرحله از عقل است که انسان می‌تواند به آن برسد. فارابی این حالت را «مقاربه» یا نزدیکی به عقل فعال می‌خواند^۵ که در جاهای دیگر، «اتصال» نامیده شده است.

اگر این حالت عقلانی همراه با قوه مخیله باشد، دارنده آن مستعد دریافت وحی از جانب خدا می‌شود که پیام‌های خود را با واسطه عقل فعال - نخست به شکل محسوس و سپس به شکل تصویری - به او منتقل می‌کند. بنابر این او به واسطه آنچه عقل منفعل خود دریافت می‌کند، به فیلسوفی کامل، حکیم یا انسانی عقلانی (متعل) و بواسطه آنچه که قوه مخیله او دریافت می‌کند، به پیامبری مبدل می‌شود که از او انتظار می‌رود درباره حوادث آینده هشدار یا از برخی امور خاص در زمان حال خبر دهد^۶. فارابی نتیجه می‌گیرد انسانی که این شرایط در او جمع باشد، شایسته منصب ریاست است زیرا می‌تواند - بهتر از هر کس دیگری - اعمالی را که منجر به سعادت و هدایت دیگران به خوشبختی واقعی می‌شود، تشخیص دهد^۷.

ویژگی‌های رئیس جامعه

فارابی در ادامه، صفات و ویژگی‌های رئیس جامعه را به شکلی آرمانگرایانه بر می‌شمارد. چنین حاکمی که تابع هیچ شخص بالاتری نیست را باید امام یا پیشوای مدینه فاضله و در مقیاس بزرگتر کل جهان دانست. این دیدگاه فارابی ظاهراً ناظر به خلیفه اهل سنت بوده است که حاکم همه جهان اسلام یا «دارالسلام» بود؛ هر چند اصطلاح امام در کاربرد رایج آن به پیشوای معنوی و سیاسی شیعیان اطلاق می‌گردد. نخست: اینکه رئیس باید از نظر بدنی و اندام سالم باشد تا بتواند هر کاری را که بخواهد با توانایی کامل انجام دهد.

دوم: اینکه باید ذاتاً قادر باشد هر چه به او گفته می‌شود را بر اساس نیت گوینده به خوبی درک و تحلیل کند. سوم: باید از توان به خاطر سپاری آنچه درک می‌کند، می‌بیند و می‌شنود یا حس می‌کند برخوردار باشد. چهارم: باید زیرک و تیزهوش باشد تا بتواند معنا و مفهوم هر استدلالی را دریابد. پنجم: باید سخنور و زیان‌ش در تبیین هر آنچه که می‌خواهد بیان کند، نرم باشد. ششم: باید عاشق آموختن و کاملاً مستعد یادگیری باشد و از رنج و سختی آن نهراسد. هفتم: نباید در خوردن و نوشیدن و شهوترانی حریص باشد و باید از بازی‌های بی‌هوده و لذات حاصل از آن بپرهیزد.

هشتم: باید دوستدار حقیقت و پیروان آن و بیزار از باطل و پیروان آن باشد. نهم: باید بزرگوار و خواهان احترام و از آنچه شرم آور است بیزار باشد. دهم: باید هیچ علاقه‌ای به پول و مال زودگذر دنیا نداشته باشد. یازدهم: باید ذاتاً عاشق عدالت و بیزار از ظلم و در رفتار با مستضعفان با انصاف و در پاسخ دادن به دادخواهی سریع باشد.

دوازدهم: باید در تصمیم خود در انجام آنچه که درست می‌داند قاطع و شجاع باشد^۸. فارابی که بی‌تردید از جمهوری افلاطون به منزله الگوی مدینه فاضله خود بهره برده است، در تشریح صفات حاکم جامعه نیز راه او را پیموده است اما علاوه بر مشخصات فلسفی افلاطون، ویژگی‌های نبوی را هم به صفات حاکم افزوده است. مقایسه دو فهرست (از صفات حاکم) که در کتاب جمهوری و مدینه فاضله آمده است میزان توافق یا اختلاف نظر این دو فیلسوف را آشکار می‌کند.

فارابی
مدینه فاضله که
حاکم یا امام بر آن
مسلط است را
چارچوب سیاسی
برای نیل به
هدف غایی
سعادت انسان
می‌داند.

حاکم مدینه فاضله
مانند سبب اول
کسی است که -
هم به منزله فاعل و
هم موضوع اندیشه
(عقل، معقول) -
دارای کمال عقلانی
است.

افلاطون در آغاز، ابراز می‌کند که فیلسوف-حاکم باید «اشتیاقی دائمی به هر معرفتی داشته باشد که بخشی از آن واقعیت جاودان را برای او آشکار می‌سازد»؛ روشن است که منظور او عالم مُثُل است که معادل عالم قابل ادراک از دیدگاه فارابی است. (این صفت تا حد زیادی معادل ویژگی یا صفت ششم حاکم از نظر فارابی است.)
پادشاه-فیلسوف نیز باید عاشق حق و بیزار از باطل باشد (صفت هشتم فارابی). او باید میانه رو باشد و عاشق ثروت نباشد (صفت نهم). باید شجاع باشد و چنانکه افلاطون می‌گوید: «چنین انسانی هیچ ترسی از مرگ ندارد»^{۱۰} (معادل صفت دوازدهم از نظر فارابی). باید دور از اغراض، نجیب و آماده رسیدگی به دادخواهی‌ها باشد (صفت یازدهم از نظر فارابی). باید ذهنی گیرا و حافظه ای روشن داشته باشد (صفت سوم از نظر فارابی).

سه ویژگی که به نظر می‌رسد در فهرست افلاطون وجود ندارد عبارتند از: سخنوری (شماره ۵)، سلامت جسمانی (شماره ۱) و عشق به عدالت (شماره ۱۱)، که صفات لازم برای منصب خلافت هستند. چنانکه ماوردی در کتاب الاحکام السلطانیة آورده است، هفت ویژگی یا شرطی که خلیفه باید داشته باشد تا شایسته منصب خلافت باشد: عدالت، علم، سلامت جسم، درستی در قضاوت، شجاعت و در نهایت قریبی نژاد بودن هستند.^{۱۱}

مطابق نظر فارابی اگر این ویژگی‌ها که باید حاکم واجد آنها باشد، نتواند در یک نفر جمع باشد-چنانکه افلاطون نیز براین باور است-اما در بیش از یک نفر جمع باشد که دارای ویژگی اصلی خردورزی باشند، آنها باید به صورت گروهی حاکم شوند. از سوی دیگر اگر خردورزی در یکی وجود داشته باشد و صفات دوم، سوم، چهارم، پنجم و ششم که در بالا ذکر شد، در بقیه جمع باشد، آنها مشروط به اینکه از نظر شخصیت با هم هماهنگ باشند، باید به طور گروهی حکومت کنند. اما اگر خردورزی در هیچ یک از آنها نباشد، شهر محکوم به این است که بدون رهبر بماند و به مرور زمان نابود شود.^{۱۲}

مدینه فاضله

فارابی مدینه فاضله که حاکم یا امام بر آن مسلط است را چارچوب سیاسی برای نیل به هدف غایی سعادت انسان می‌داند. ساکنان آرماتشهر با مجموعه‌ای از اهداف نظری و عملی گرد هم آمده‌اند. به همین ترتیب آنها باید در مرحله اول به دنبال شناخت سبب اول و همه صفات آن باشند و در مرحله دوم در پی شناخت همه صور غیر مادی (یا مدرکات) و نیز موجودات روحانی (عقول)، صفات آنها، افعال و درجات آنها که به ترتیبی نزولی به عقل فعال ختم می‌شود باشند. ساکنان مدینه فاضله سپس باید در جستجوی معرفت اجسام سماوی و صفات آنها باشند و به دنبال آن، اجسام مادی و اینکه چگونه بوجود می‌آیند و از بین می‌روند و چگونه هر چیزی که در جهان کون و فساد رخ می‌دهد، بر طبق اصول آفرینش استادانه (احکام)، عدالت و حکمت رخ می‌دهد و در آن هیچ نقص و ظلمی وجود ندارد.

آنان سپس باید به دنبال انسان شناسی باشند؛ اینکه چگونه پدید آمده‌اند و اینکه قوای آنان چگونه تکامل یافته و چگونه در نهایت نوری که از عقل اول تشعشع می‌یابد به آنها الهام بخشیده است و درک اصول اولیه‌ای که دانش مبتنی بر آنهاست را تضمین می‌کند.

دیگر موضوعاتی که ساکنان مدینه فاضله باید از آن آگاه باشند، عبارتند از: (۱) ماهیت اراده و انتخاب؛ (۲) ویژگی‌های رئیس جامعه و زیر دستان او؛ (۳) ماهیت وحی و اینکه چگونه امکان پذیر است؛ (۴) ماهیت سعادت؛ (۵) سرنوشت شهرهای غیر فاضله (که بعداً بحث خواهد شد) و اینکه چگونه ساکنان آن، پس از مرگ محکوم به عذاب ابدی یا نابودی کامل هستند.^{۱۳}

طبقه ممتاز حکماء، از دو گونه معرفتی که پیش روی ساکنان مدینه فاضله است (معرفت کاملاً عقلانی یا انتزاعی و معرفت خیالی یا تجسمی) با کمک برهان و شهود، نوع اول را بر می‌گزینند؛ در حالی که عامه مردم آن را با توسل به «مثالات»- که تقلیدی ناشیانه از استدلال‌های فلاسفه است- بدست می‌آورند. فارابی به یک طبقه سوم واسط اشاره می‌کند که استدلال‌های عوام را مورد تردید قرار می‌دهند و می‌توان گفت به طبقه «شبه فلاسفه» تعلق دارند که احتمالاً مراد فارابی از این اصطلاح متکلمان هستند که از فن درجه دوم جدل برخوردارند.^{۱۴}

اما این طبقه میانی که اعضای آن سرگرم دفاع از دین (ملت) خود هستند، قادر نیستند که براهین فلاسفه یا مدرکاتی که آنها با آن سر و کار دارند را دریابند. بنابر این پیوسته به رسوم مدرکات یا تأثیرات آن رسوم بر روح خود متوسل می‌شوند.^{۱۵}

مدینه‌های غیر فاضله

فارابی با تأکید بر مدینه فاضله، اهداف آن، ویژگی‌های حاکم آن و مقام والایی او (پیش از حکومت) به منزله

فارابی

که بی‌تردید

از جمهوری افلاطون

به منزله الگوی

مدینه فاضله خود

بهره برده است،

در تشریح صفات

حاکم جامعه نیز

راه او را پیموده است

اما علاوه بر

مشخصات فلسفی افلاطون،

ویژگی‌های نبوی را هم

به صفات حاکم

افزوده است.

فیلسوف، امام و پیامبر، در ادامه به تشریح انواع شهرهای غیر فاضله - که وی آنها را «مضادات» مدینه فاضله خوانده است - و چگونگی تفاوت آنها با الگوی اصلی می‌پردازد.

بر طبق نظر فارابی، چهار گونه مشابه از شهرهای غیر فاضله وجود دارد: ۱- «مدینه جاهله»^{۱۶} ۲- «مدینه ضالّه» ۳- «مدینه فاسقه»^۴ - «مدینه مبدله»^۷. در کتاب السیاسة المدنیة گونه دیگری به این چهار نوع افزوده شده که عبارتند از انگل‌ها یا طبقه فرعی (نوابت) که می‌توان آن را با علفهای هرز مقایسه کرد. زیرا در حاشیه زندگی سیاسی رشد می‌کنند و کمک زیادی به آن نمی‌کنند. به دنبال این طبقه ضد اجتماعی، طبقه ای حیوان صفت وجود دارد که شامل کسانی است که می‌توان آنها را «حیوانات انسان نما» یا حیوانات وحشی خواند. برخی از آنها - به تنهایی یا به صورت گروهی - در جنگل زندگی می‌کنند؛ همچون حیوانات وحشی مقاربت می‌کنند و از گوشت خام و گیاهان تغذیه یا مانند حیوانات وحشی شکار می‌کنند. آنها ممکن است در انتهای عالم مسکون یا در منتهی الیه جنوب یا منتهی الیه شمال یافت شوند. از نظر فارابی باید با چنین مردمانی، مانند حیوانات وحشی رفتار شود. اگر انسان‌ها بتوانند از آنها استفاده کنند باید آنها را تربیت کرد در غیر این صورت اگر ثابت شود که بی مصرف یا حتی خطرناک هستند باید مانند حیوانات خطرناک با آنها رفتار شود.^{۱۸} همین امر در رفتار با فرزندان و اعقاب آنها نیز صدق می‌کند.^{۱۹}



فارابی

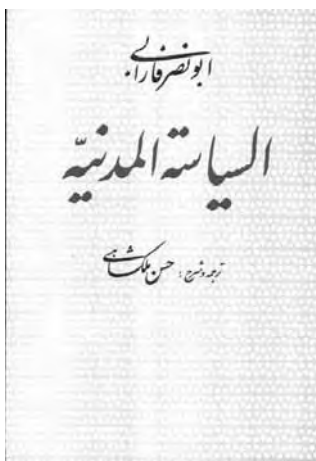
روشن است که از چهار گونه مدینه غیر فاضله مذکور، مدینه جاهله یا مدینه جهل، بدترین نوع است. فارابی این شهر را جایی توصیف کرده است که ساکنان آن هرگز سعادت واقعی را نشناخته یا حتی تصور هم نکرده‌اند. اگر هم درباره آن اطلاعی بیابند آن را درک و یا باور نمی‌کنند. تنها امور مستحسنی که از آغاز زندگی برای آن ارزش قائل بوده‌اند، محاسنی «فرضی» مانند برخورداری از بدن سالم، ثروت و لذت یا بی خیالی است و میل شدیدی به کسب احترام از عموم مردم دارند. آنها امور مخالف با این محاسن فرضی را بدبختی می‌دانند.^{۲۰}

بنابر این، گونه مشابه مدینه غیر فاضله که - از نظر معرفت به خیر حقیقی و سعادت واقعی - ماهیتاً ناقص است، به شش دسته تقسیم می‌شود: مدینه ضروریه، مدینه نداله، مدینه خسه، مدینه کرامه، مدینه تغلیبه، مدینه جماعیه.

فارابی مدینه ضروریه را شهری توصیف می‌کند که مردم آن در جستجوی ضروریات زندگی که برای بقای جسم لازم است مانند غذا، آب، سرپناه، پوشاک و میل جنسی هستند.^{۲۱} ساکنان این شهر برآنند که با توسل به هر شیوه‌ای مانند کشاورزی، پرورش احشام، شکار و یا حتی راهزنی - چه آشکارا و چه پنهانی -، نیازهای اولیه زندگی را تأمین کنند. اما محترم‌ترین آنان کسی است که در راه نیل به این نیازها هر چه بیشتر به حيله گری و زیرکی متوسل شود. رهبر آنها کسی است که در حيله گری سرآمد و قادر باشد آن نیازها را برای شهروندان برآورد و یا از آن خواسته‌ها حفاظت کند حتی اگر مجبور شود از منافع شخصی خود بهره بگیرد.^{۲۲}

مدینه خسیسه جایی است که ساکنان آن سرگرم جمع آوری ثروت از هر منبعی هستند. آنها ثروت را به منزله ابزاری برای کسب چیز دیگری قلمداد نمی‌کنند، بلکه کسب ثروت را هدف غایی می‌دانند. برترین آنها کسی است که ثروتمندتر و در جمع آوری آن با روش‌های نامشروع، موفق‌تر از دیگران باشد. مدینه خسه که شباهت‌هایی با مورد قبلی دارد، مدینه ای است که اهل آن - نه به خاطر بقا بلکه به خاطر خود آن لذات - سرگرم لذت بردن از طعام، نوشیدنی‌ها و امیال جنسی هستند. مردم مدینه جاهله این مدینه را سعادتمندترین و رشک انگیزترین مدینه می‌دانند. زیرا اهالی آن از برآورده شدن نیازهای اولیه حیات و برخورداری از یک زندگی پر از تفریح و بازی در بالاترین حد مطمئن هستند.^{۲۳}

مدینه کرامه یا - طبق نامگذاری افلاطون - شرف سالاری متفاوت است. زیرا هدف ساکنان آن این است که دیگران - نه تنها هموطنان و دوستان بلکه کل جهان - به آنها احترام بگذارند و آنها را تحسین کنند. دیگران - به سبب برخی موقعیت‌های مهم یا موقعیت خانوادگی «حَسَب» که با ثروت همراه است - به حد افراط به آنها احترام می‌گذارند، مشروط به اینکه شخص مورد احترام قصد داشته باشد در امتیازات خود با دیگران شریک شود. وقتی این شخص مورد احترام، به خاطر ثروت یا شرافت خانوادگی کاملاً شایسته احترام مردم باشد، به درستی به منزله رهبر یا پادشاه شناخته می‌شود. بهترین این حاکمان یا پادشاهان، کسانی هستند که چه برای خود یا بستگان خود به دنبال لذات یا ثروت نباشند، اما در پی کسب احترام، افتخار و تحسین باشند و از این رو در طی زندگی و پس از مرگ هم نامدار



و مشهور می‌شوند. چنین حاکمان یا پادشاهانی شایسته‌ها را هر کجا بیابند می‌شناسند و زیر دستان شایسته خود را بر اساس شایستگی، به مناصب یا مشاغل مختلف می‌گمارند. فارابی در مورد شایستگی‌های مدینه کرامه یا شرف سالاری، مفصلاً توضیح می‌دهد و همانند افلاطون آن را نزدیکترین نوع به مدینه فاضله یا کامله به شمار می‌آورد. گاه تمایل به احترام ممکن است به حد افراط برسد و حاکم سرمایه ملی را در راه لشکر کشی، بنای کاخ‌های مجلل، لباس و زینت‌های سلطنتی از بین ببرد و می‌کوشد که خلافت را در فرزندان و نوادگان خود تثبیت کند. در این نقطه، مدینه کرامه به مدینه تغلیبه یا ظلم تغییر ماهیت پیدا می‌کند.^{۲۴}

آنچه این مدینه را متمایز می‌سازد، این است که تنها هدف ساکنان آن پیروزی به خاطر نفس آن و لذاتی است که از آن بدست می‌آید. فارابی توضیح می‌دهد که این هدف نزد ساکنان همه مدینه‌های جاهله مشترک است. برخی برای پول، خون یا کشور گشایی به دنبال پیروزی هستند. در حالی که برخی دیگر از فاتحان از تصرف اموال دشمن وقتی که در خوابند یا به کاری مشغولند، خودداری می‌کنند. آنها در تعداد فتوحات، یا جنگ افزارها یا پایداری خود در جنگ، بر یکدیگر فخر فروشی می‌کنند، در نتیجه به چنان انسان‌های سنگدل و ظالمی مبدل می‌شوند که «زود به خشم آمدن و عشق به تجملات، ولع در خوردن و نوشیدن، افراط در شهوترانی و رقابت در همه چیزهای مربوط به آخرت» ویژگی شاخص آنان می‌گردد.^{۲۵} این مدینه که می‌توان آن را مدینه «سبعیه» یا درنده خون نیز نام نهاد، دو گونه فرعی دارد:

۱. نخستین گونه مدینه ای است که تنها هدف آن یا پیروز شدن است (حتی اگر چنین پیروزی هیچ نفعی برای فاتح نداشته باشد) یا رقابت بر سر برخی ضروریات؛ فارابی نامی از آنها نمی‌برد اما می‌افزاید «همان گونه که برخی اعراب گزارش کرده اند» که احتمالاً منظور او بادیه نشینانی است که پیوسته بر سر غنایم درگیر جنگ‌های قبیل‌های بودند.

۲. گونه دوم که هدف ساکنان آن از فتوحات کسب چیزهایی است که ارزشمند می‌دانند و اگر بتوانند بدون توسل به ظلم آنها را به چنگ آورند، به خشونت متوسل نمی‌شوند مگر در جایی که یک چیز بسیار دوست داشتنی در خطر باشد. آنها اگر -بواسطه مساعدت بیرونی یا مستقلاً- از بدست آوردن چنین چیز مطلوبی بدون خشونت مطمئن باشند، از روی بزرگواری آن را ترک می‌کنند؛ به همین دلیل است که چنین مردمی را باهوش یا شجاع می‌دانند.

برعکس مدینه جماعیه، مدینه ای است که اهالی آن آزادی را بزرگترین ارزش تلقی می‌کنند و معتقدند هر کسی باید اجازه داشته باشد که امیال خود را بدون هیچ ممانعتی برآورده سازد. آنها همچنین به این باور که کاملاً مساوی اند و هیچ کس هیچ گونه امتیازی بر دیگران ندارد، معتقدند. آزادی در این شهر تا حد بی قانونی است در نتیجه صفات، اهداف و امیال انحرافی را پدید می‌آورد که در نهایت به تشمت و آشفتنگی گسترده منجر می‌شود. گرچه در چنین مدینه ای هیچ تمایز طبقاتی و حاکم و رعیتی وجود ندارد، برترین فرد در میان شهروندان آن کسانی هستند که آزادی خود را تأمین می‌کنند و قادرند به اهداف شخصی خود دست یابند یا امیال مختلف خود را ارضا کنند. اما ممکن است اتفاق بیفتد که شهروند چنین شهری به سبب نقش خود در تأمین نیازهای شهروندان، به منزله حاکم شایسته حکومت شناخته شود. او مورد احترام خواهد بود و زیر دستان به او احترام می‌گذارند، اما با این حال او را با خود برابر می‌دانند حتی اگر اقتدار خود را بواسطه نیاکان و یا اصل و نسب خود بدست آورده باشد. با وجود این تمایز، چنین حاکمی، پیوسته خود را در معرض اراده مردم «جمهور» قرار می‌دهد.^{۲۶}

گرچه فارابی چنانکه دیده‌ایم مدینه جماعیه را در زمره «مدینه‌های جاهله» قرار داده است، تصدیق می‌کند که نظام حاکم بر این مدینه تحسین برانگیز و سعادت‌مندانه است.^{۲۷}

او می‌گوید این مدینه از بیرون، مانند جامه ای است با نقوش رنگی که هر کس مایل است هر یک از امیال خود را برآورده کند، آن را می‌پوشد. بنابر این، ملت‌ها جذب آن می‌شوند و در آن اقامت می‌گزینند و به بیشتر شدن عظمت آن کمک می‌کنند. زمانی در آن نسلی از جوانان ظهور خواهد کرد که از نظر طبیعت و تربیت متفاوتند و بنابر این تا حد زیادی مانند نسخه دومی از نمونه اولی هستند. حتی ممکن است زمانی فرارسد که مردم با فضیلت -مانند فلاسفه، خطیبان و شاعران از هر درجه ای در آن یافت شوند. در واقع ممکن است دارای مؤلفه‌هایی باشد که در ساختار مدینه فاضله یافت می‌شود. ممکن است فارابی در اینجا متهم به تناقض گویی شود؛ زیرا او که مدینه جماعیه را در زمره مدینه‌های جاهله دسته بندی کرده بود، اینک این امتیاز را برای آن قائل می‌شود که عجیب می‌نماید. البته ممکن است، این امر صرفاً انعکاس احترام و توجه او به آرای ارسطو باشد که از دشمنان سرسخت دموکراسی در دوران باستان بوده است اما چنین مزیتی برای آن قائل است. زیرا علی رغم نواقص آن (از دیدگاه افلاطون) و این واقعیت که دموکراسی با آرمان سیاسی اشراف سالاری فاصله بسیاری دارد، وی در کتاب جمهوری خود به این نظام

افلاطون در آغاز،
ابراز می‌کند که
فیلسوف-حاکم
باید اشتیاقی دائمی
به هر معرفتی داشته باشد
که بخشی از آن
واقعیت جاودان را
برای او
آشکار می‌سازد.

به منزله زمینه مناسبی برای ظهور هر گونه نظام دیگری اشاره کرده است. او می‌نویسد: «نظام دموکراسی چنان آزاد است که نمونه ای از هر نوع (نظام دیگر) را در خود دارد و شاید هر کسی بخواهد حکومتی را بنا نهد باید نخست از این بازار بزرگ نظام‌ها دیدن کند و الگویی را که بیشتر می‌پسندد برگزیند.»^{۲۸}

دیگر نمونه‌های فرعی مدینه‌های غیر فاضله، فاسقه، مرتده و ضاله از یک جهت مهم با هم متفاوتند: ساکنان آنها به سعادت، خدای عقل فعال و هر چیزی که اهل مدینه فاضله از آن شناخت دارند، معرفت دارند. با این حال آنها-چنانکه در مورد اهالی مدینه مرتده چنین است- در طول زمان این دانش را از دست داده یا آن را رها کرده اند یا درباره آن موضوعات عقاید باطلی دارند(اهالی مدینه ضاله) یا-مانند اهالی مدینه فاسقه- عقاید درستی دارند اما به همان شیوه ای عمل می‌کنند که ساکنان مدینه جاهله رفتار می‌کنند.^{۲۹}

نوابت به مثابه یک طبقه مرکب

فارابی در نهایت به یک طبقه فرعی اشاره می‌کند که به اعمال مدینه فاضله وفادار است، اما آنها را تحریف می‌کند یا به درستی درک نمی‌کند. برخی که وی آنها را شکارچی «متمنسون» یا فرصت طلب خوانده است به اعمال مدینه فاضله نه به منزله ابزاری برای نیل به سعادت، بلکه برای اهداف دیگری مثل فخر فروشی، ثروت یا مناصب رهبری متوسل می‌شوند. برخی دیگر جذب اهداف ساکنان مدینه جاهله می‌شوند، اما قوانین شهر یا دین آن، آنها را از دنبال کردن این اهداف باز می‌دارد. به همین ترتیب آنها به تأویل سخنان شارع یا زیر دستان او می‌پردازند تا با هوس‌های آنها هماهنگ شود. این گروه «محرّفه» خوانده می‌شوند. گروه سوم از نوابت آگاهانه به دنبال باطل نمی‌رود، اما به سبب جهل خود و بدفهمی نیت شارع سخنان او را به گونه‌ای تفسیر می‌کنند که با مقصود او هماهنگ نیست. پس اعمال آنان با خواست حاکم نا هماهنگ خواهد بود. این گروه چهارم را می‌توان «بدعت گزاران» یا «مارقه» نامید. فارابی گروه‌های دیگر را قادر به تصور چیزهایی دانسته است که ساکنان مدینه فاضله درک کرده‌اند اما میل به تحریف آنها دارند. اما برخی از آنها مستعد شنیدن نصایح کسانی هستند که می‌توانند تصورات آنان را به درستی هدایت کنند و می‌توانند حقیقت را چنانکه هست دریابند. از سوی دیگر برخی چندان مستعد نیستند؛ زیرا مجذوب مشهوداتی می‌شوند که ساکنان مدینه جاهله به دنبال آن‌اند.

گروه پنجم سعادت و اصول اولیه را تصور می‌کنند اما قادر نیستند به سبب هوش محدود خود، آنها را دریابند؛ بنابر این هرگز نمی‌توانند به جرگه درک کنندگان حقیقت برسند. در نتیجه مایلند کسانی را به آن درجه رسیده اند را به دروغ‌گویی متهم کنند که به واسطه میل به احترام یا پیروزی فریب خورده‌اند یا خشم و خودپسندی انگیزه آنهاست. بنابراین تا جایی پیش می‌روند که تصور می‌کنند همه کسانی که مدعی درک حقایق هستند را منحرف می‌دانند و در همه چیز شک می‌کنند به این ترتیب اظهار می‌کنند که هیچ چیز قطعی و مسلمی وجود ندارد. فارابی می‌گوید فلاسفه و خردمندان، این شکاکان را احق و نادان می‌دانند. از نظر فارابی وظیفه حاکم مدینه فاضله است که این گروه‌های انگل را تعقیب کند، بکوشد آنها را اصلاح نماید یا از شهر بیرون کند.^{۳۰}

گروه آخر کسانی را در بر می‌گیرد که معتقدند حقیقت چیزی است که به نظر همه می‌رسد یا تصور می‌شود که این چنین است و به همین دلیل، موضوعی ظنی است و حتی اگر چیزی به عنوان حقیقت وجود داشته باشد، تا به حال کسی بدان دست نیافته است. به نظر می‌رسد مقصود فارابی در اینجا، سوفیست‌ها باشد که در کتاب فلسفه افلاطون خود به آنها اشاره کرده است. برخی از این سوفیست‌ها تا جایی پیش می‌روند که هر نوع حقیقت مورد ادعایی را دروغ می‌خوانند. اما برخی از آنها، به سبب ناتوانی در جستجوی حقیقت ممکن است به چنان جنون و دلسردی دچار شوند که- به خاطر اهداف پست مدینه جاهله که آن را سعادت می‌دانند- یکسره از جستجوی حقیقت دست بکشند.^{۳۱}

فارابی این بحث را با اعلام اینکه آن نوابت که وی آنها را به انگل تشبیه می‌کند هرگز نمی‌تواند یک شهر یا حتی یک جماعت مهم را تشکیل دهند، بلکه همیشه در حاشیه مدینه خواهند ماند به پایان می‌برد؛ اینکه آیا فارابی به بدعت گزاران یا ساختار شکنان شناخته شده که معمولاً در منابع عربی به آنها زندقه می‌گویند نظر داشته است یا خیر ما نمی‌دانیم. البته ممکن است وقتی از کسانی سخن می‌گوید که گرفتار باطل یا تفاسیر بحث برانگیز از سخنان یا اوامر شارع (پیامبر) هستند، بدعت گزاران مشهوری همچون دانشمندان معاصر خود این راوندی یا معلم خود عیسیای وراق را مد نظر داشته است.^{۳۲} حتی ممکن است معاصر مشهور او ابوبکر رازی پزشک و فیلسوف معروف مد نظر او بوده که بزرگترین بدعت گزار در اسلام دانسته شده است.^{۳۳} اصطلاح زندقه یا بدعت گزار در منابع عربی در مورد تعداد زیادی از دانشمندان یا رهبران سیاسی مانند ابن مقفع ادیب، اعضای خاندان بنّاک، بشار شاعر و مروان دوم خلیفه اموی به کار رفته است.^{۳۴}



افلاطون

بی قانونی و بی نظمی

چنانکه دیدیم مدینه فاضله که معرفت و فضیلت مشخصه‌اش آن است که با هدف شناخت جایگاه انسان در جهان به منزله حیوانی عاقل که به دنبال سعادت و حقیقت است، تأسیس شده است. بنابر این فارابی با مجموعه‌ای از تأملات در باب مصایب ساکنان مدینه‌های غیر فاضله بحث را به پایان می‌برد. وی در آغاز می‌گوید که آنان کاملاً سردرگم و ناامیدند. آنان با ملاحظه اینکه قانون جهان قانون تنازع و ضدیت است و اینکه حیوانات و انسان‌ها گاه بدون هیچ هدفی یکدیگر را شکار می‌کنند، به این نتیجه رسیده اند که فاتح همیشه به دنبال تخریب یا به بردگی کشیدن مغلوب است. چرا که تصور می‌شود وجود مغلوب در تضاد با وجود غالب است.

علاوه بر این از آنجا که هیچ نظم یا عدالتی در جهان نیست جنگ کاملاً در نظر آنها موجه است. بنابر این در نهایت قویترین، سعادتمندترین است. زیرا هیچ تعامل یا همکاری اجتماعی چه به طور ارادی و یا ذاتی، بین مردم وجود ندارد. اگر قرار باشد مردم با هم باشند و با هم کار کنند تنها برای مدت کمی امکان پذیر است یا تا زمانی که نیاز یا ضرورت توجیه گر این همکاری باشد^{۳۵}. زیرا به تنهایی و بدون مشارکت دیگران نمی‌تواند در نیازهای آنها شریک باشد و این گونه است که همکاری اجتماعی توجیه می‌شود. دیدگاه مخالف این نظریه عمل گرایانه، دیدگاه ژنتیک است که بر طبق آن همکاری اجتماعی ریشه در قرابت یا روابط نسبی دارد یا ممکن است ریشه در این معرفت داشته باشد که تسلیم شدن به اراده حاکم - که نیازهای زیردستان خود را بر آورده می‌سازد و امنیت آنها را در برابر تهاجمات تضمین می‌کند - عملی حکیمانه است.

دیدگاه دیگر، پیوند اجتماعی را به منزله نتیجه فرعی مجموعه ای از ویژگی‌ها از جمله ویژگی‌های ملی یا زبانی به شمار می‌آورد که ملت (امت) را در کنار هم نگه می‌دارد. با اینحال دیگران - چنانکه در مورد برخی از انواع اتحادیه‌های جغرافیایی یا اقتصادی صادق است - آن را نتیجه همگرایی، همسایگی یا اجتماع منافع در امر خوراک، پوشاک، تجارت یا اهداف لذت بخش می‌دانند.^{۳۶}

عدالت سیاسی و تقوای دینی

فارابی علاوه بر این دیدگاه‌ها در مورد تعامل سیاسی و اجتماعی، آنچه را که بر طبق نظر برخی «عدالت طبیعی» خوانده می‌شود، مورد توجه قرار می‌دهد. او با نقد نظریه سوفسطاییان باستان درباره عدالت به منزله مزیت قویترین فرد، که در نخستین کتاب جمهوری افلاطون مورد توجه قرار گرفته، توضیح می‌دهد که مطابق این دیدگاه، عدالت ریشه در جنگ یا «تغلب» دارد. اهداف چنین جنگ یا منازعه ای چیزهایی هستند که قبلاً ذکر شد و ساکنان مدینه جاهله به دنبال آن هستند، یعنی امنیت، احترام، ثروت و لذت. بنابراین نظریه به بردگی کشیدن طرف مغلوب توسط طرف غالب، عادلانه است و اعمال او مترادف با خیر و فضیلت به شمار می‌رود.

اما ممکن است، در نتیجه یک جنگ طولانی، هر دو طرف چه افراد و چه دولت‌ها مجبور باشند که به توافق برسند. بر این اساس این مصالحه دو طرف منازعه توافق می‌کنند که غنایم را تقسیم کنند و بر سر آن مشاجره و اعتراض نکنند. فارابی این توافقی‌ها را با توافقات در مبادلات تجاری مقایسه می‌کند. چنین توافقی تا هنگامی که طرفین از نظر قدرت موازنه دارند، دوام خواهد داشت؛ اما هنگامی که توازن قوا بر هم بخورد، این توافق نقض خواهد شد و دو طرف به قانون غالب و مغلوب بر می‌گردند مگر اینکه مهاجمی خارجی آنها را تهدید کند که نتوانند بدون اتحاد با یکدیگر آن را دفع کنند.^{۳۷} این اتحاد موقت تا زمانی تداوم خواهد داشت که تهدید خارجی وجود داشته باشد اما هنگامی که یک طرف احساس کند که برتری دارد و خطر مهاجم بیرونی از بین رفته است، روش‌های پیشین مواجهه یا جنگ را از سر خواهد گرفت گرفت. اگر این وضع برای مدت زمانی ادامه یابد و یکی از طرفین دست بالاتر داشته باشد، مردم به این باور می‌رسند که وضع موجود عادلانه است و کمتر در می‌یابند که ناشی از ضعف یا ترس است.^{۳۸} به نظر می‌رسد فارابی این دیدگاه روابط بین ملل را طبیعی - اما نه ضروری - می‌داند.

او در ادامه می‌گوید: برخی از مردم به حربه‌های دینی متوسل می‌شوند تا به هدف پیروزی یا برتری دست یابند. آنها در راه جستجوی این اهداف با اذعان به اعتقاد به خدایی که امور جهان را به موقع و با مشیت خود-با کمک موجودات روحانی(فرشتگان)- اداره می‌کند و بر اعمال همه انسان‌ها اشراف دارد، به «خشوع» متوسل می‌شوند. این باور با عمل تسبیح و ستایش و دعا همراه می‌شود. بنابراین اعتقاد بر این است که هر کسی که چنین فرایضی را انجام می‌دهد و از متاع دوست داشتنی این دنیا می‌گذرد، در آخرت پاداشی بس بزرگ‌تر به او داده می‌شود. اما اگر کسی این کار را نکند، بلکه همچنان دل به متاع این دنیا ببندد، در آخرت به شدت عذاب می‌شود.

به نظر می‌رسد فارابی این گونه، دین و نهادهای دینی را تفسیر می‌کند. او هیچ گونه همدلی و گرایشی به

فلسوفانی

همچون ابن‌باجه و

ابن‌رشد که در باب

نظریه سیاسی

مطالبی نگاشته‌اند

کاملاً مرهون

آثار او هستند.

اعمال رهبران یا جوامع دینی نشان نمی‌دهد. از همین رو، این اعمال را صرفاً حيله یا دستاویزی در جهت کسب برتری بر مخالفان قلمداد می‌کند. مردم زمانی به این راه‌ها متوسل می‌شوند که در دیگر راه‌ها شکست خورده باشند و کسانی این کارها را انجام می‌دهند که دیگر با توسل به جنگ آشکار قادر به دستیابی به اهداف خود نیستند. آنها برای نشان دادن اینکه از متاع دنیوی دست کشیده‌اند، می‌خواهند این احساس را بوجود آورند که واقعا تمایلی به آن ندارند. بنابر این دیگران به آنها اعتماد می‌کنند و رفتار آنها را الهی می‌خوانند. فارابی می‌افزاید حتی از ظاهر آنان چنین به نظر می‌رسد که به خاطر خود، تمایلی به این امور دنیوی ندارند.^{۳۹} در نتیجه دیگران آنها را تحسین می‌کنند و به آنان احترام می‌گذارند و این گونه افراد دوستی پیروان خود - که با اختیار، از آنان فرمانبری می‌کنند - را جلب می‌کنند. فارابی در ادامه می‌گوید این فرصت طلبان (به ظاهر) دیندار، در راه نیل به اهداف خود مانند وحوش به رویارویی خشونت آمیز یا حيله گری متوسل می‌شوند. در واقع آنها با توسل به فریبکاری و نیرنگ در نیل به اهداف خود موفقترند. علاوه بر این احترام هموطنان خود را بدست خواهند آورد و با تظاهر به حکمت و قاطعیت به پیشرفت ادامه می‌دهند.

بر عکس، مردم عادی آنهايي را که از روی صداقت و تقوای واقعی به آن اعمال دست می‌زنند، منحرف، بدبخت و دیوانه به شمار می‌آورند.^{۴۰} با این حال برخی از مردم همچنان - صرفاً در ظاهر - به آنها احترام می‌گذارند. دیگران آنها را ترغیب می‌کنند که با توسل به آن شیوه‌ها از مواهب دنیوی که گروه قبلی از آن دست کشیده‌اند برخوردار شوند.^{۴۱} فارابی می‌گوید همه اینها دیدگاه‌های انحرافی ساکنان مدینه جاهله است.

سرگذشت روح پس از مرگ

نه تنها در این جهان که در زندگی آینده نیز تضاد مدینه‌های فاضله و غیر فاضله وجود دارد و سرنوشت روح را پس از مرگ تعیین می‌کند. در مجموع چنانکه دیدیم دو دسته از اهداف مد نظر ساکنان این مدینه‌هاست. ارواح ساکنان مدینه فاضله مستعد رشد در راه کسب کمال و فضایل متناسب با دوری از ماده هستند. وقتی این ارواح به چنان حد از کمال برسند، قادر خواهند بود که به طور کلی از ماده رها شوند و آن گاه به حیات خود در وضعیت غیر جسمانی ادامه می‌دهند. این ارواح در این حالت وجود غیر جسمانی، از همه تصادفات یا تأثراتی که با جسم همراه است مانند حرکت و سکون، رها می‌شوند. اما فارابی این را انکار نمی‌کند که آن ارواح در معرض تغییراتی - که بسته به اخلاط و صفات بدنی که قبلاً در آن مقیم بودند متفاوت است - خواهند بود، اما از آنجا که چنین تغییراتی نامحدود است، شرایط روح‌ها پس از مرگ نیز نا همگون خواهد بود.^{۴۲} به نظر می‌رسد فارابی مسئله بقای فردی پس از مرگ را - گرچه به طور مبهم - این گونه حل کرده است که «درک وضعیت (ارواح) و شناخت آن سخت و غیر معمول است».^{۴۳}

بر عکس ارواح ساکنان مدینه‌های غیر فاضله هرگز نمی‌تواند از ماده جدا شود. زیرا هیچ یک از مدرکات اولیه بر آنها تأثیر نگذاشته است. بنابر این اگر ماده ای که آنها در آن زندگی می‌کردند، در هنگام مرگ تجزیه شود، چیزی به جز صور مراحل مختلف آن ماده باقی نمی‌ماند که به چهار عامل اصلی تجزیه می‌شود. این عوامل می‌توانند در قالب انسان یا حیوان از چرخه تغییر و تحولات یا تناسخات بگذرند. این ارواح وقتی به مرحله پایانی برسند، محکوم به نابودی کامل هستند، چنانکه شیرها و دیگر درندگان چنین اند.^{۴۴}

فارابی سپس سرنوشت‌های مختلفی که ساکنان هر مدینه دچار آن می‌شوند را به تفصیل بر می‌شمارد. سرنوشت ساکنان مدینه فاسقه که دارای برخی عقاید درست هستند، گرچه نتوانسته‌اند (در عمل) با آن عقاید زندگی کنند، خود را در وضعیتی محنت بار خواهند یافت. زیرا به لطف آن عقاید از قید ماده رها می‌شوند، اما به خاطر اعمال انحرافی خویش دچار درد و رنج زیادی می‌گردند که ناشی از تنش بین ابعاد عقلانی و حسی روح آنان است که معتبر است و بخش عملی آن که چنین نیست.

سرنوشت ساکنان مدینه‌های ضاله مانند سرنوشت ساکنان مدینه‌های جاهله است، یعنی نابودی کامل با یک استثنا. هر کس که باعث گمراه شدن آنها شده باشد محکوم است که تا ابد به شیوه اهالی مدینه فاسقه زندگی کند. همین امر در مورد ساکنان مدینه مرتده نیز صادق است. سرانجام ممکن است برخی از ساکنان مدینه فاضله مجبور به انجام اعمال باطل مدینه‌های جاهله شوند. تا میزانی که این قربانیان اجبار از آنچه که مجبورند انجام دهند اظهار انزجار می‌کنند، روح آنها از ویژگی‌های بد اهالی مدینه‌های ضاله متأثر نمی‌شود.

از دیدگاه فارابی سرنوشت روح پس از مرگ با میزان معرفت و فضیلتی که در طی زندگی مادی کسب شده است، تعیین می‌شود. این روح‌ها اگر از نظر معرفت یا فضیلت ناقص مانده باشند، به کلی نابود می‌شوند یا به سبب کشمکش بین ابعاد عقلانی و حسی روح، در فلاکت و گرفتاری زندگی می‌کنند.



ابن رشد

پی‌نوشت‌ها

1. oikiomene.
2. polis.
۳. ر.ک: المدينة الفاضلة ص ۹۶ و السياسة المدنية، صص ۶۹ و بعد.
۴. همان، صص ۱۰۹ و بعد.
۵. همان، ص ۱۰۳.
۶. این سخن اشاره ای است به نقش دو گانه پیامبر- به منزله منذر یا بشیر و نذیر - که در قرآن به او محول شده است.
۷. ر.ک: المدينة، صص ۷۰۴.
۸. همان، ص ۱۰۵ و بعد.
9. Republic, VI, 484 b.
10. Ibid, VI, 485 c.
۱۱. ر.ک الاحکام السلطانية، ص ۶ خوارج و دیگر فرق سیاسی شرط آخر را مردود می دانستند.
۱۲. ر.ک جمهوری، صص ۴۹۹ - ۵۴۰.
۱۳. ر.ک المدينة الفاضلة، صص ۱۲۱.
۱۴. همان، ص ۱۲۳ و کتاب البرهان، ص ۲۰.
۱۵. ر.ک: السياسة المدنية، ص ۸۶ و کتاب الملة، ص ۴۵.
۱۶. اصطلاحی که معمولا برای اشاره به دوران شرک پیش از اسلام در شبه جزیره عربستان بکار می رود.
۱۷. ر.ک: المدينة الفاضلة، ص ۱۰۹؛ و السياسة المدنية، ص ۸۷.
۱۸. فارابی صراحتا نمی‌گوید چگونه، اما به نظر نمی‌رسد مخالف نابودی آنها باشد.
۱۹. ر.ک: السياسة المدنية، صص ۸۷.
۲۰. ر.ک: المدينة الفاضلة، ص ۱۰۹.
۲۱. همان، ص ۱۱۰. افلاطون به اختصار به این حکومت ابتدایی اشاره می کند که دلمشغولی اولیه مردم آن برآوردن ضروریات زندگی است. ر.ک: جمهوری، دو، ۳۶۹.
۲۲. ر.ک السياسة المدنية، صص ۸۸.
۲۳. همان، ص ۸۹. اصطلاح جاهلیه که در اینجا استفاده شده است با کاربرد این اصطلاح در دوران پیش از اسلام شباهت‌هایی دارد.
۲۴. همان، ص ۹۴.
۲۵. همان، ص ۹۵.
۲۶. اصطلاح «جمهوری» در عربی امروز معادل Republic است. ر.ک: السياسة المدنية ص ۱۰۰.
۲۷. همان، ص ۱۰۱.
۲۸. جمهوری، هشت، ۵۵۷ ب.
۲۹. ر.ک: المدينة الفاضلة.
۳۰. السياسة المدنية، ص ۱۰۶.
۳۱. همان، ص ۱۰۷.
۳۲. همان، ص ۱۰۴.
۳۳. ر.ک: فخری، تاریخ و فلسفه اسلام ص ۹۴ به بعد.
۳۴. ر.ک: ابن ندیم، کتاب الفهرست ص ۴۸۶ و بعد.
۳۵. ر.ک: المدينة الفاضلة ص ۱۲۸.
۳۶. همان، ص ۱۳۰.
۳۷. ر.ک: المدينة الفاضلة، ص ۱۳۴.
۳۸. همان، ص ۱۳۴.
۳۹. همان، ص ۱۳۶.
۴۰. همان، ص ۱۳۷.
۴۱. همان.
۴۲. همان، ص ۱۱۲.
۴۳. همان، ص ۱۱۳.
۴۴. همان، ص ۱۱۸.